

AUSTRIA 30 SCH DENMARK 15 KRONE GERMANY 40M-SPAIN 1600 PTS SWISS 35F U.S.A. 52
CANADA \$2 FRANCE 12FF HOLLAND 4GLD SWEDEN 12FK TURKEY 200L-U.P. 17



درسته، ما می‌گیم باید تحول از پاشین باشه، اونا معتقدن که تحول با پاشین باشه، به همین جهت هم می‌گن که پاشین با لاشیای خا رو مدار میدان تا مملکتو از پاشین بریدن.
- اما مرشد، در مورد مسرت خمینی، همه شون معتقد به تحول از پاشین.
- یعنی می‌گن مردم قیام میکنند و خمینی رو می‌کشن؟
- نه مرشد، همه شون معتقدن که کلیه و کید و پروستا ت خمینی از کار افتاده و بزودی خمینی از طریق پاشین تنه ساقط میشه.
- بچه مرشد، قرار شد که صبح عیدی بیای منو دین بندازی.
...
- مرشد، مبارک باشه.
- عدسال به سال لپای خوب، بچه مرشد.
- مرشد، عیدت مبارک.
- عید تو هم مبارک، بچه مرشد.
- مرشد، سال تو مبارک.
- بر تو هم مبارک.
- مرشد، عدسال به سال لپای خوب.
- بچه مرشد، خفا م کردی، سه دیکه، تا کی می‌خوای تبریک بگی؟
- تا وقتی که عیدی منو بدی.
- لاله... بیا، این ده بیوندد هم عیدی تو.
- مرشد، این که از روی پول ما شین تحریره.
- پس می‌خواستی زکجا باشه؟
- ارت با ما به من سیرده بودی؟
- آخه پس ما شین تحریر چی میشه؟

بقیه در صفحه ۱۶

بهار خجسته باد



- مرشد، تبریک می‌گم.
- نوروزت مبارک باشه بچه مرشد.
- مرشد، در آستانه سال نو، نمی‌خوای بیای و با هیو طنا بدی؟
- بچه مرشد، مگه من رجل آلترا نیستم که بیام نوروزی بندم؟
- خا لایهت بر نخوره مرشد، منظور ما اینه که به منا ست جلول سال جدید، حرفی نداری با خوانندگان آهنگر بی‌زنی؟
- حرف که چرا، اولا به همه شون سال نو تبریک می‌گم، ثانیا از همه شون تشکر می‌کنم که با خرید و تبلیغ آهنگر باعث شدن که ما سه سال دیگه هم دوام پیدا کنیم، سوم از اون، امیدوارم که همین شش هفتا عینی که دورا ز ایران بودیم، پس باشه و عیدیکه رود را بران بگیریم.
- حرف دیگه ای نداری؟
- ها، چرا، تا همین یکسی دو سال پیش، تگه روی بسیاری خمینی و اظیا را میدواری نسبت به مرخص شدنش وسیله عزرا شیل، گاردست راستی‌ها بود. خا لاجاهدین هم پیش رفت کردن و اونا هم شب عیدی به گزارش پزشکی منتشر کردن که جلاده پیرجما ران در شرف سقط شدنه.
- خب مگه چه عیبی داره؟
- هیچی، و اسه اونا شکی تهنیا امید شون در رسیدن به قدرت، مرکز خمینی توسط عزرا شیل، هیچ عیب نداره، اما و اسه اونا شکی که دل به قیام مدو با ره، توده‌ها بستن، هیچ فرقی نمی‌کنه که خمینی مرخص باشه و مرخص بشه، یا نالمد و سربا باشه.
- آخه مرشد، مسئله به ا پس ما دنی هم که تو می‌گی نیست. مسئله، مسئله، تحول از پاشین باشه.

مَثَلَنَدَا!

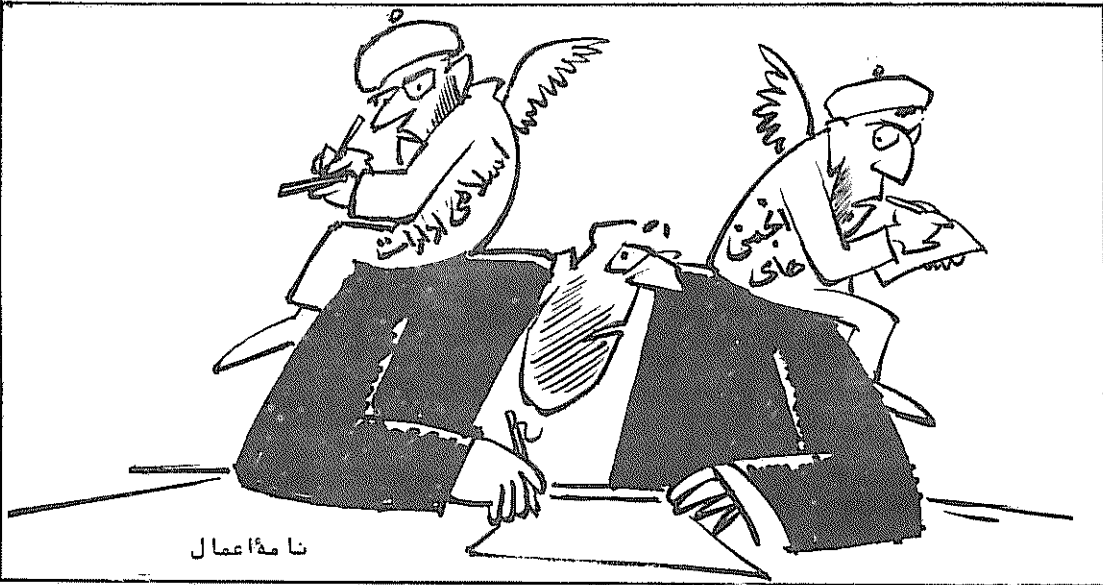
سال نو با زعیان گشته به ایران، مَثَلَنَدَا!
گل و لیلی همه جا گشته فراوان، مَثَلَنَدَا!
بسهک جناس فراوانه و ارزان و زیاده
با دوتا ماچ شوی مالک تهران، مَثَلَنَدَا!
سر هر کجوه و با زا رجه و سوق و محل
همه بارنگ "تیناش نانش" شده رفغان، مَثَلَنَدَا!
غم و رنج و الم و درد فراموش شده
لب هر خرد و کلانی شده خندان، مَثَلَنَدَا!
همه با بشکن و با قهقهه و با ناسادی
غرقه در رقص بجنیان و بچرخان، مَثَلَنَدَا!
نوجوانان و جوانان همه در عیش و طرب
وطن امروز شده رنگ گلستان، مَثَلَنَدَا!
نیست از دشمن عمامه سر هیچ خیسر
اثری نیست از آن نخعه، سلطان، مَثَلَنَدَا!
پسر ز آراش و آتاش و آبادانی است
همه جا خانه عشق است در ایران، مَثَلَنَدَا!
خیل عمامه سر رفته به زیر پالان
خلق حیرت زده انگشت به دندان، مَثَلَنَدَا!
از جاران و امامش خبری نیست گه نیست
گل و گلخانه نهاده جای حصاران، مَثَلَنَدَا!
حاکم شرع شده بندی زندانی هیا
صحن فضیله شده آغل حیوان، مَثَلَنَدَا!
حرم و کعبه و مسجد شده میخانه، عجب!
همه جا برنده از نعره، ستان، مَثَلَنَدَا!
جای سجاده و سبوح و عبا و سطلین
مدشده در همه جا کیبوه دهقان، مَثَلَنَدَا!
اثر از تشنید و کلدسته نیستی دیگر
سده خمخانه، ما صحن شستان، مَثَلَنَدَا!
دین، که بدباعت خمرای مردم، کمند
مکتب رب و ربا بسته اند آسان، مَثَلَنَدَا!
جای رشیا و مسلسل، همه جا چنگ و ریاب
جای فریاد اذان، صوت همرا را، مَثَلَنَدَا!
کردن جرح و فلک گشته به کام من و نسو
سخت ترسیده ز ما، کردن دوران، مَثَلَنَدَا!
کرد الله



تصنیفی در وصال تصنیف های عارف:

اینجا وطن ما ست

هر گوشه بساط دغل و مفسده برپاست
 فریا دوفغان از ظلماتش به ثریاست
 دانشکده و مسجد و مکتب همه زندان
 دربند هر آن نفس تنابنده که پویاست
 در شهر و ده و ناحیه و بخش و دهستان
 رسم فلک و توطئه و دوسیه برپاست
 آنکس که سفیه است، وزیر است و وکیل است
 رو بنده نشان شرف و عزت و تقواست
 صدجان گرامی به دل خساک سپارند
 گویند "لحد تذکره و توشه توباست
 اوباش به سرکردگی لشکر و کثور
 بسته است دهان، هر که جهاد دیده و داناست
 یک تن به صلاح وطن خویش نکوشد
 زیرا که سروکار به تعدی و به تیپاست
 از پیرو جوان باج ستاننده نیرنگ
 جنگی که سراسر همه ترید و معماست
 زان جنبش دیروز، وزین غفلت امروز
 مشتی به ستم کوشا، خلقی به تماشا است
 از ما موطن رفع تجاوز نتوان کسرد
 برخیز دلاور، که زمان در جهت ماست



نامه اعمال

لطیفه دستوری

یکی از طلاب مدرسه فیضیه، از گربه نره پرسید:
 - استا دگر به نره، ممکن است بفرما ئید که فرق بین "حال ساده" و "حال استمراری" چیست؟
 گربه نره، برای شیر فهم کردن طلبه، مربوطه گفت:
 - ببین پسر جون، وقتی تو به ضعیفه ای را میخه می گویی، اینا بشش میگوئن "حال ساده". اما آگه با همین ضعیفه ازدواج بوکونی، اونوقت می شد "حال استمراری".
 استکلم - ا ز در افکن

گفت و گو

پنج نفر توی صف تخم مرغ منتظر ایستاده بودند. اولی می کشید، دومی سرش را در میان دو دست گرفته بود و غمگین بود، سومی مرتباً با یک دست به پشت دست دیگرش میزد، چهارمی به آسمان نگاه می کرد و زیر لب چیزها می با خود می گفت، و پنجمی به پهنای صورتش اشک می ریخت. در همین موقع، مردی در ته صف ایستاد و دوباراً ز گردن آنها آرم گفت:
 - مواظب باشین، توی صف، جای امنی واسه اظهار نظر جمع به امام نیس.

توده ای داشت می مرد. آخوندی بر بالین او بود، گفت:
 - بگو لعنت خدا بر شیطان.
 توده ای گفت:
 - رفیق ملا، من عمری کوشش کردم حرفی نزنم که به بزرگترها بر بخورد. حالا نمی شود یک شعار دیگری بدهم که نه به شیطان بر بخورد و نه به خدا؟

آخوندی به کارخانه ای رفته بود و برای کارگران سخنرانی می کرد. برای جلب نظر آنها گفت:
 - برادران کارگر، شما کارگرا بودین که این مملکتو ساختین. یکی ز کارگاه رفیقش گفت:
 - این آخوند همه شون همین جور هستن. میخوان تموم کثافت کارها شونو بندازن گردن ما.

گربه نره و کلکوتی سوار رکتی بودند و روی اتیانوس می رفتند. گربه نره با تعجب، نگاه می کرد و پرسید:
 - قربونی قدرتی خدا برم، شوها نیگا کون جقد آب دور و دوری ما س. کلکوتی در تالیب حرف او گفت:
 - تازه، این چی ما می بینیم، فگت سطحیسه، نصف بیشترش زیر آب!

امام امت می خواست بمیرد و به گربه نره خبر دادند که خودش را با هوایمائی اختصاصی به تهران برساند. هنگام حرکت، یک دکتر هم خواش کرد که به علت داشتن عمل فوری در تهران، او را هم سوار کنند. در لحظه حرکت، یک با ربر هم دید و گفت:
 "تورا خدا منو هم ببرین تهرون، پول ندارم تویوس سوار بشم." گربه نره گفت "آبذارین این مرتیکه و سوار بشد".

هوایمما در راه دچار نقص فنی شد و در حال سقوط بود. خلبان گفت که سه تا چتر بیشتر ندارند و چون او خلبان است و جمهوری اسلامی خیلی به وجودش احتیاج دارد، یکیش را خودش استفاده می کند. وبا چتر بیرون پرید. گربه نره هم گفت او امیدا ما امت است و یک چتر هم او برداشت و پرید. دکتر، رو به با ربر کرد و گفت "دوست عزیز، من دکترم و به وجودم احتیاج میرم دارند. پس بگذازان یکی چتر، که ما ندها است من استفاده کنم." با ربر، خنده ای از روی رضایت کرد و گفت:
 - داداش هول نشو، چون دوتا چتر داریم و هر دو تا مون با خیال راحت می تونیم ببریم.
 دکتر با تعجب گفت:
 - ولی خلبان گفت یکی کم داریم.
 - آره، منتها اون پارو آخونده اشتبا هی کوله پشتی منو برداشت و پرید.

چلوکیاب گربه نره

گربه نره، برای گذران زندگی چلوکیابی با زکرد، ولی بعد از دو ماه، به علت نداشتن حتی یک مشتری مجبور شد دکا نش را ببندد. وقتی که دوستان ما جرا را شنیدند، به او گفتند:
 - چلوکیابی تودر بهترین نقطه شهر بود. چطور ممکن است که حتی یک مشتری نداشته باشی؟
 گربه نره گفت:
 - همین که عرض کردم. حتی یک مشتری نداشتم. دو ماه آرزگار هر روز ساعت ۷ صبح مغازه را باز می کردم و تا ۱۱ چلوکیاب درست می کردم و در انتظار مشتری می ماندم. بعد، برای نماز ظهر، به مسجد می رفتم و بعد از نماز برای صرف ناها رویک ساعت ۳ بعد از ظهر می آمدم در چلوکیابی و تا ۵/۵ که موقع نماز عصر بود، آنجا می ماندم. با اوور کنید که در این مدت حتی یک نفر نیامد چلوکیاب بخورد. دامارک حسین افغان

کار عاقلانه

گربه نره و کلکوتی رفته بودند کوه نوردی. موقعی که داشتند از کوه بر می گشتند، گربه نره از یک پرتگاه با زحمت، می آید پائین، ولی کلکوتی میماند و از گربه نره کمک می خواهد. گربه نره، پس از مدتی تفکر، یک کاسه آب می کند و در دست می گیرد و به کلکوتی می گوید:
 - بپر تو این آب تا تادمه نیینی. وقتی کلکوتی لباش را از تن در می آورد و می پرد، گربه نره فوراً کاسه آب را کنار می کشد و نتیجه، کلکوتی با مغز می خورد زمین و زخمی می شود. علت کفیدن کاسه آب را که گربه نره می گوید:
 - ترسیدم شنا بلد نباشی، به وقت خدا نکرده غرق بشی.
 هند: آ و راهو

جای خالی

گربه نره و هفتسگجانی و خمینی یکشب با هم همیستر شده بودند و هر سه ناچار بودند در یک رختخواب بخوابند. اما رختخواب کوچک بود و دوسه ساعتی تقلا کردند که هر طوری هست شب را به صبح برسانند ولی نشد و بالاخره نصف شب قرار شد یکیشان روی زمین بخوابد و دوتای دیگر در رختخواب، بشکند اختند و قرار شد که خمینی روی زمین بخوابد. وقتی که خمینی روی زمین لغت و بی زیر انداز را ز کشید، گربه نره به هفتسگجانی گفت:
 - حج آقا، میگوئم، از وقتی که حج آقا روح الله رفتن روزیمین، جا و از شدس، خویش بوگویم اونم بیا دیپلوما بخوابدا

همین دیگ و همین چغندر

فدایت جان من، باقی بقایت فدای طنزها و نکته های است سلیمان صداقت را نگینسی به زیر چکش حدا دیت رفت تو درد ملت دلمرده دانی نه با خود محرمی هم سازارند کشیده تسمه از ملت حسابی ز مردم مانده مشت استخوانی شب یلدا به نزد من به از روز بدل دارم کنون رنج نهانی چرا بر تو نصیحت دیر کردم؟ ببینم نام تودر لیست "مفسد" گراید کوره ات آخر به سردی توتنها مانده ای از بهر بی بی نشیند بر عزایت ما در تو چرا سربسر مردم گذاری؟ بود در پیشگاه خلق مردود، "طرازنو" ویا فرسوده باشد؟ چرا با فی به هم هر طب و یابحس؟ برای قافیه بوده، مکن بحث! که در هر کوی و برزن می گذارد، ببینم بر زبان آری تودشنام که: "پارو مرد حمام زنانه ست" طبیعی گر، سرباران دواکن همین دیگه، چغندر هم همینه! پاریس: جورا ب آبی که حرفت هست چون شحرت حسابی چب ایران؟ ویا پاریس و جومه؟ بفرما پس خطابت از چه با ما ست؟ که دست مارکس را از پشت بستیم که کس نشنیده جز حق از مسلمان کجا اینگونه معجز می نمودیم؟ که جدر جدر سنداد ریم یک فصل مینداری به جنبش فایبیینم، به موج انقلاب خلق ناسطر، نگون سازندان: ضعیفه بشرها رویم ایران می گردیم رهبر! سزای بیخ ریش خویش باشد.

الا آهنگرا جانم فدا یست فدای نقلها و قصه هایست به کام دوستانت انگبینی هر آنکس بهر ملت آتشی تفتت تو فریاد همه زحمتکشانی نه مردم شادی و آواز دارند تودانی سالها جنگ و خرابی نه خانگی مانده بر جا و نه مانی در این ما تسمرای غایت سوز نمی ببینم گلی در گلستانی که: "آخ، من چرا تا خیر کردم از این ترسم که در چاب" مجاهد زیبا تم لال، اگر مغضوب گردی میان اینهمه درد غریبی از آن ترسم که ای فرزند در دو اما ن از کلک پرنیشی که داری تو را چه ازدواج صدر "مسعود" نباید منتش بر توده باشد تو را چه از دوا جش سده یا نحس (اگر شد) "رطب و یابین" رطب و یابحس اگر عکسی چنان شاهانه دارد ببین، جان برادر، لام تا کام جوابت این مثال عامیانه ست برو تو چاره ای بر کار ما کن که تا وقتی ره "چپ" این چنینه

آهنگر - الای خانم جورا ب آبی چه باشد قدمت از چپ در گیمه؟ اگر "چپ" معنی اش باشد همان راست به این قبله! که ما از بس چپا ستم ز ما چپ تر نمی یابی، به قرآن! اگر ما تا به این حد چپ نبودیم، تمام ما جیمما ز نسل واصل کنون هم گرچنین خا رج نشینیم که روح ما به ایرانست حاضر بگو خیزند بر پا کارگرها چو آب از آسیاب افتاد یکسر اگر "چپ" غیر از این معنیش باشد

کلکسیونر

خمینی و تاجر با هم جلسه خصوصی داشتند. خمینی زتا چر پرسید:
 - لکن شما اوقات فراغتتان را چکار می کنید؟
 تا چر گفت:
 - شوخی می کنم که مردم برای من می سازند جمع آوری می کنم. شما چه؟
 - لکن من مردمی را که برای من شوخی می سازن جمع آوری می کنم.

اظهار نظر

در پارک شهر تهران، مردی ساکت روی نیمکتی نشسته بود و از آفتاب زمستان لذت می برد. پیر مردی آمد و پهلوی او نشست. پس از مدتی، مرد اول، آهی کشید. پیر مرد، نگاه می کرد، او کرد، از جا پا شد و ضمن ترک آنجا گفت:
 - نشد که به دهه جانی بشینیم و کسی با اظهار نظر در باره جمهوری اسلامی، نخواهد کار دستمون بده.



ز هر طرف که شود کشته سودا سلام است



تپه خند

فرهنگ پایدار و بجه مشهد

حماسه بختیار

۳

سپهدار، ای پادر، درنگ آمدش؛
 که پای سخن سوی سنگ آمدش.
 دگر باره، یکجند، خاموش ماند؛
 زبانش چنان چون یکی گوش ماند.
 چو برداشت سر را دبیران خویش
 بگفتا - چو بهای وزیران خویش -
 که: "هان، ای دبیران! شایسته نوشت
 هر آن گفته را که نشاناید نوشت.
 بسا چیزگان می توان گفت و کرد:
 به شرطی که ننویسدش هیچ مرد.
 بسا طعق گفتم و دودادم!
 که دشمن همین روزمان داشت کم!
 مبادا نویسد این گفته را،
 که شفته تر در آشفته را.
 نویسد، بر جای آن: کار بود؛
 کجا گیر بود و کجا دار بود؟
 پس آنکه، نویسد کای مردمان!
 زمانی دگر می رسد، بی گمان:
 زمانی که سرشته کارتان
 بیفتد به دست سپهدار تان.
 ازمانی که هر کجا رگردد درست،
 بدان سان که می بود روز نخست.
 شما را کتون بخت یا آرمده ست؛
 سپهدار تان بختیا آرمده ست.
 به زودی، خمینی رود از میان:
 چو روپا در چنگ شیرزبان.
 سپهدار تان از شما این زمان
 نخواهد جز این که شما مردمان
 شکر دی سیاسی به کار آورید
 کز آن نیکنامی به بار آورید:
 نما قید بر مردمان جهان،
 بان، تا چه دارید اندر نهان.
 شردمن این است در کارها
 که آسان نگیریم دشوارها.
 نهان رانهای بیاید نمود.
 نهان آشکارا نشاید نمود.
 اگر آشکارا نهانی کنید،
 خود آغا ز جنگ جهانی کنید.
 نهانی نهانی نشان دادنیست.
 شگردمن آنقدرها ساده نیست.
 شما را بگویم که، با این شگرد،
 به جنگ خمینیم با ید چه کرد.
 خمینی یکی خوک - خرس - اژدر است:
 بل از این هم آن جا نورب تراست
 اگر آشکارا بدو برزید،
 به جان خود آتش همی درزید.
 اگر از بداند شما کیستید،
 به گیتی، دوروز دگر نیستید.
 شگردی جهانی نشان دهید:
 نهان رانهای نشان دهید.
 بگوئید: "ای مرگ بر پیر کند؛
 ولی در نهان، بی بهای ننگ بلند.
 مبادا به دشمن تظا هر کنید:
 که یکبار ره نان خود آجرت کنید.
 تظا هریدون تظا هر خوش است؛
 ابی چیخ، ابی پاره آجرت خوش است.
 خیابان نوردی بودیک شگرد؛
 ولی تک به تک به خیابان نورد.
 همه با هم آرا همیما شوید،
 پدرتان در آید، مبادا شوید.
 بگردید با ید روان هرسوئی:
 که با شنبه هرسوی دیگر سوئی.
 خورش را همیما بی تک تکی!
 به دشمن بگفتن به دل آبی زکی!
 شعایر رونی کشدان به خون؛
 شعایر یلان ماند اندر درون.
 شما دشمنان نیز با ید زیاد
 نیا شد، که ای مرگ بر توده یاد.
 چپی بودن و خلق بازی بس است؛
 حقیقت عیان شد، مجازی بس است...
 چه خوش گفت فردوسی نامدار:
 که یکمرد جنگی به از صد غزار.
 شگرد چنان، خلق بازی بود؛
 شگرد دیلان سرفرازی بود.
 کتون سا زگویم که با این شگرد
 با پیرتزویر با ید چه کرد:
 چو این هفته زمین ماه بر سر رسد،
 یکی روز تاریخی اندر رسد:

توانید هم را دیو گوش کرد؛
 و یا استکانی عرق نوش کرد.
 ولیکن بداند نیکدکان کارها
 توان کرد آنسوی دیوارها.
 مبادا بیاید توی خیاط:
 که این کار دور است از احتیاط.
 پس پرده ها عشق بازی کنید؛
 بدینگونه کردن فراری کنید.
 نما قید بر مردمان جهان
 - نه خود آشکارا، همان در نهان -
 که می بودا گریبا شما اختیار.
 همی بگروید بدیا بختیا ر.

۳
 بدینگونه، آن سرور سروران،
 بسی بهتر از بهترا زبهران
 بسی پندها دادیا هر کسی
 - که از سروران بندیا بی بسی -:
 به ارتشبدان و به سر لشکران،
 به آزاریان و به پیشه وران،
 به هر تندرست و به بیما رنیز،
 ابای هر پزشک و پیر ستارنیز،
 به ورز شکران و به دان نشوران،
 به درزیگران و به برزیگران،
 به سراپا زوهردیگری ارتشی
 که با یسته آید به لشکر کشی،
 به دانش پژوه و به دانشگهی،
 به ماسترخدان و دکتر رهی،
 به فراش و شاگرد و موزگار،
 همان بادبیران این روزگار،
 ابای سردبیران خامه به دست
 که خود خامه شان را خمینی شکست،
 چه گویم چه ها آن خردمند گفت؟

۴
 چنان دان که او گردمردی بود:
 نبرد آور با شکر دی بود.
 چو آن پندهای به آئین و تغز
 - سراپا، چو گردوی بی پوست، مغز -
 به یکبار ره از ادب و پخش گشت،
 سپهدار رستم، وطن رخس گشت.
 در آن یک شب از روز فرخ، همه،
 شبان او شد و مردمان مان رمه.
 بیستندگارانچ فرموده بود:
 چنان شد که او خواسته بوده بود.
 بدینگونه، چون روز آمد عیان
 که با شند، مردوزن، ایرانیان
 - به جز چند دیوانه و پادار -
 هواداران برفک بختیا ر.*



مربا توانید خورد و پنیبر؛
 و گریتران آمد، البته، شیر،
 و گریبا زرس از در آمد که: "های"
 سرکار خوش می خوری نان و چای!"
 بگوئیدش: "اینها دگر کس بخورد؛
 همان بی نواهی که دیشب بمرد"
 و گریگفت: "می جنبد آن فک تو!"
 بگوئید: "بی جا بود شک تو؛
 به جان تو، دارم دعا می کنم؛
 دعا می به جان شما می کنم؛"
 و گریگفت: "اینها بهانه ست و بس"
 خدا را بگیرید فریا درس؛
 و یا از اما مان تنی را به یاد
 بیا رید و دل را به یادشاد؛
 که ما به ایران زمین زنده ایم؛
 ز مهر شما یان دل آکنده ایم؛
 چو هنگام آمد، بیایم زود؛
 زکار این گره تان گشایم زود.
 سخن، لیکن، اکنون بودا ز شگرد،
 به زودی که گفتم، در این سالگرد،
 بدین روز، با ری، چو شد نیمروز،
 نمازی بخوانید پر در دوسوز.
 گرا زروی ایمان، و راز زروی آز،
 نما زجماعت بود کار ساز؛
 به ویژه که خواندنش آخوند راست؛
 شما را همین بس که دلاور است
 شوید و به مردم مد و شصت بار
 به دل، بی سخن، سردهید این شعار:
 خمینی ی جلاد سرکنده باد!
 سپهدار ایران زمین زنده باد!
 نما زجماعت چو بر سر رسد،
 همان ثوبت کار ردیگر رسد؛
 به لبخند، در یکدیگر بنگرید؛
 ولی شیخ را اخمگر بنگرید؛
 که یعنی، برون، بندگان توایم؛
 ولی، در درون، خصم جان توایم.
 ولیکن مبادا که خود احم تان
 کشاند سوی منگنه تخم تان.
 بیاید از این کار پر هیز کرد؛
 کمی اخم را خنده آ میز کرد؛
 که پندار آن شیخ نادان و خام
 و را دوست دارید با احترام.
 توانید ناها ر خوردن، سپس،
 زناها خوردن نمرده ست کس -
 مگر آن که پور خمینی بود؛
 ابرجوع، مصداق عینی بود:
 خوراک دولشگر نیا شد بس،
 خردمند مردم نخواهد کشش.
 شما یان کسانید و ناها ر تان
 به انداز به با شد، چو بیکار تان.
 خورید آنچه خواهد و گیر آورید؛
 سردشمنان را به زیر آورید!
 گوارا بود بس چلو با کباب؛
 و گراین نیا شد، چلو با کباب؛
 و گراین نیا شد، یکی کاسه آش؛
 و گراین نیا شد، دو تان لواش؛
 و گراین نیا شد، یکی ساندویچ؛
 که هر سا ندویچی به آمد ز هیچ
 و دیگر که ما دیگتا تور نیستیم.
 خورید آنچه خواهد، ما کیستیم؟!
 هر آن کا و بگفت این بخور و آن مخور،
 شناسندش آزادگان دیگتا تور؛
 مگر آن که گویند با شایر شگ -
 که من با زدانم سرشگ از زر شگ.
 سپس تان بباید شدن سوی کار،
 که زنده ست مبین به نیروی کار.
 کسی مزدگیرد که کاری کند،
 نه چون قاریان قارقاری کند.
 چو شب شد، ولی، کار بتوان نکرد؛
 روا با شد این، طبق اصل شگرد.
 به شب، دست از کارها برکشید؛
 همان رخت با خانه اندر کشید،
 چو با خانه، خود شید اندرون،
 ممانید غافل ز قفل و کلون.
 سپس، موزه از پای بیرون کنید؛
 دل دشمن از خویش پر خون کنید.
 بخوانید آواز راستگی:
 ولی در گلو، با به آهستگی.
 همان بس که روشن چراغی کنید؛
 نه در راهرو، در اطافی کنید.

پسگفتار

اکنون که خوانده اید داستان آقای بختیار را از زبان
 شاعر کرمانشاهی آقای ب. م. بختیاری، با ید بگذارد که ما سه نکته
 بسیا ر بنیادی را با شما در میان بگذاریم.
 نخستین نکته این است:
 بدانید و آگاه باشید که شاعر کرمانشاهی ما خود نیز باور
 نمیدارد، و میگوید که - بینی و بینا لله - هرگز به چشم خود
 ندیده است، که آقای بختیار رتیرا ک هم بکشند. با این همه، او بر
 آن است که شاعر، تا سخن خود را بیا راید، حق دارد و حتی تاگزیر

چند طرح از فرخ دوگان هنرمند مرقی ترک ویژه آهنگر



حماسه بختیار

می‌شود:

«چشان می‌بجستی ز دشوای‌ها؟»

از کجاست و چراست، اما، که گویشواره، ویژه‌ای را که ما اینجا و اکنون از آن سخن می‌گوئیم، «گویشواره» گندی با پوری نامیده‌اند؟ نویسنده، گمنام کتاب الخلدان فی لیلدا، که گویا خود از ویرانه‌های گندی شاپور و گندی با پور دیدن کرده بوده است، بیش از هشتصد سال پیش از این، بدین پرسش پاسخ گفته است. سخنان او، برای خوانندگان کم‌سواد ما، البته به برخی روشنگری‌ها نیازمند است. ما این روشنگری‌ها را، هر جا که لازم بدانیم، هم در متن سخنان او - و به شیوه متن شناسان، البته در میان دوا بروی شکسته یعنی در گروه - می‌آوریم:

«به بیست فرسنگی گندی شاپور، شهری بوده بود با آب و هوای خوش و آب‌گوار رنده، و مردمان فراخ‌روزی داشت. و آن شهر را گندی با پور نامیدند. و گروهی گویندگانین گنده با پور بودی در اصل، از بهر آنک آنک این شهر بزرگتر پسیدر خویشتن بود. لیکن دانایان دل اندرین قول نتوانند بست: کی یعنی که [واچک] یعنی واژه [گنده]، اندر لغت، خود به روزگار ما نیز هنوز این معنا بنیافته است، تا چی [یعنی تا چه] رسیده روزگار باستان، و آورده‌اند کی مردمان گندی با پور را خایه مرغان بسیار برهمی خوردند و فراوان سودها دیدند اندرین خایه خواری، و اندرین حقیقتی باشد... و طایفه‌ای گویندگانین این شهر بزرگ، به روزگار باستان، هر چند کی پور [یعنی پس] پدر خود بودی، گنده مردی [یعنی آدم گندی] بود سخت تا بهنجا روبه غایت بد کردار، لیکن این قول نیز مرما [که نویسنده کتاب گمنام با شم] صواب بنماید: کانک چونین شهری بتوانست کردن گنده مردی تا بهنجا روبه کردار چون توانستی بودن؟ و با زقومی گویندگانین این شهر بزرگ خود هم آنی نبود کی پسر پدر خویش بودی، لابل پسر یا پسر یا پسر یا پسر یا پسر یا پسر پسر پسر آن بودی که خود پسر پدر خویشتن بودی، و به نزدیک من، این قول به صواب نزدیک تر آید. از بهر آنک "گند"، در لغت به معنای خایه و تخم و تخمه و پشت و تپا رویتزاد باشد. و الله اعلم.

و مردمان گندی با پور را کلوخ کوبی بودی رستمانه، هفت منی، کی اندر جنگ تازیانش به کار آوردند و مرکوفتن سپه‌نمان را. و اسلا متا و رندنا بین مردمان مگر از آن پس کسی یزدگرد رضی الله عنه به ترک یا ران و دیاران گفته بود و لشکرا و تار و مار گشته. از آن پس، این مردمان نیز هر یکی یا خویش بر گرفتند و به ترک

دیار خویش گفتند از بیم گین جستن تازیان را، کی از ایشان بسیار بگشته بودند. به دیگر دیاران، این مردمان اسلام با آوردند به تقیه و به ترسند. و جنگ و آنها دند، کی سخت دلسرد بودند. و آن گرز رستمانه [یعنی آن کلوخ کوب هفت منی] آرایه. دیوارک کاشانه ایشان گشت. و این بودی، تا نوشداروی کاووس شاه از نهانگاه گنج او به درافتاد و مردمان کوی و برزن را به جنگ اندر. و همگان نشاند روی هر دردی درمان بیافتند و تریاق هر رنج و حرمان. و گندی با پور این سران کلوخ کوب ببریدند و از سفال اسپاهان [یعنی اصفهان] سری دیگر بر آن برنهادند حقه نام. و آن نوشدارو بر آن حقه بر نهادند به برای [یعنی به قصد] دود کردن. و آنچ مدد بودی مرایشان را، اندرین کار، ذغال میم بودی، به غایت خوش سوز، و شگفتا حال تا که با ایشان برفتی اندرین دود نوشیدن []. این یکی اسفندیار روئین تن پنداشتی مر خویشتن را. و آن دیگری سهراب پیل یافتی مر آن سومین را. و همچنین قیاس می‌گیر آن دیگران را از همنشینان: کی پهلوانان باستانی را زنده یافتندی به دیدار اندر خویشتن و اندر یاران همنشین.

و چون اندرین کار نما رست و وزیدندی به سالیان، گویه [یعنی گویش] مرایشان را دیگر گشتی: چندانک شاهنامه به دیگر آهنگی بر خوانندی. من خود شنیدم از گروهی از ایشان، به بلخ اندر، که می‌خواندند:

ز شی شوئی خوی‌دن و شوشمای
غی‌ب یا به جانی بشیده شت کای
که تاج کیانی کنند آیزو.

تفو بی تو، ای چرخ گیدون! تفو!

ز شیر شتر خوردن و سوسمار،
عرب را به جانی رسیده ست کار
که تاج کیانی کنند آرزو.

تفوبرتو، ای چرخ گردون! تفو!
و آن کلوخ کوب اکنون با گرزگی [یعنی گرز کوچکی] بدل آمده است شیر شکن و مردافکن به دیگر منطی. و به هر دیار ریش بتوان یافت، و به نزدیک هر دیار ریش. و گندی با پور یا نش همان با پور خوانند، یا دیا رودیا ررا. و به خراسان با فور خوانند. و به عراقش و افور...

این هم از نکته سوم.
روشن است دیگر، نه؟

ب. م. ویراستار

در جریان با زجوشی اولیه کیا -
نوری، ریشهری از او پرسید:
- مسلمان؟
جواب داد:
- معتقدم، ولی تشون نمی‌کنم.
گفت:
- آها، پس کمونیستی.
جواب داد:
- تشون میدم، ولی معتقد نیستم.

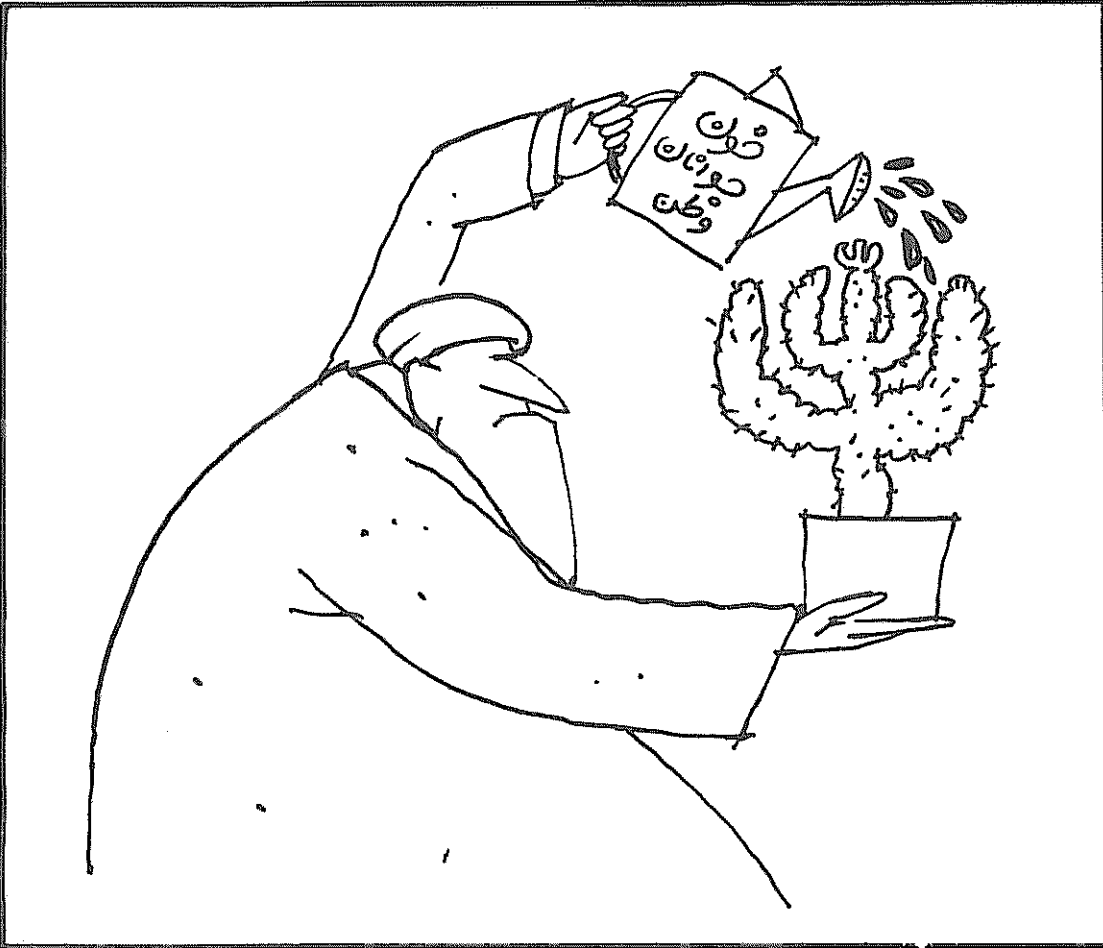
•••

یک توده‌ای را می‌خواستند در
اوین اعدام کنند. ریشهری که شخصا
اعدام را سرپرستی می‌کرد، گفت:
- برادر، آخرین تقاضایست
را بگو. اما ما گفته‌اند که رعایت
شما را بکنیم و تقاضای بیتان را عملی
کنیم.
توده‌ای گفت:
- آخرین تقاضا ما اینه که جسد
منو کننا رما ر مطهر سیدا حمد آقا
خمینی، فرزند انقلابی ما مات،
دفن کنید.
ریشهری گفت:
- حاج حمد آقا که هنوز نمردن
ایشون تا ز اول جوونیشونه.
توده‌ای گفت:
- اشکالی نداره، صبر می‌کنم!

•••

بسی مجلس شورای اسلامی،
شخصی حاشی بهم خورده بود و داشت
با لامی آورد، رهگذری او را دید و
گفت:

- بین خودمون بمونه، منمهم
با شما هم عقیده‌ام!



نصیحت خانم... الدوله به فرزند

ای طفل عزیز کرده من
غافل منشین نه وقت بازیست
مارا که لقب همی امین است
در روهه بپیچ و در فن او
زین کار شود بلندنا مت
در جدول این خط قیاسی
در ناف دو کاربوی زیباست
در گمرک اگر رئیس گردی
گردی چو رئیس پخش کالا
گر هر دو شوی بلند گردی
میباش رئیس حیلت آسوز
گفتن زمن، از تو کار بستن

ای شیر حلال خورده من
وقت هنراست و سرفرازیست
اندوختن منال دین است
چون اکثر اوست احسن او
هم پول رسد، همی مقامت
میگوش به رشوده شناسی
وان گمرک و پخش کل کالا است
آسان همه مال خلق بردی
انسان خود از طلا بیالا
مانند من ارجمند گردی
امانه رئیس طاعت اندوز
بی پول نمی توان نشستن
وردست نظا می

حالا که ذکر خیری از اینی شد، بدنیست این مثنوی را هم که همکار آهنگر خانه "بزمجه" در مرداد ۱۳۳۹ در باره انتخابات دوره بیستم (که به علت فساد بسیار آشکارا برپا شد) و کاندیداتوری همین رجل "خوشنام" سروده و در همان موقع در "توفیق" چاپ شده، بخوانید.

هیس پسر!... فصل انتخاباته

پس برو، پیش بیا... چیه چی شده؟
هیس پسر! فصل انتخاباته
خوب نیگا کن میونه میدون
این کیه؟ "بقیو"، بگو چون من!
این همون بقی بقا تیه، چون تو
اون کیه؟ "سربسا زفدا کاره"
لبتوگا زبگیر، فقط نیگا کن
این کیه؟ "این؟ جنا با اسدالله
بیسوات! این خدا پسندانه
خب، که اینجور، پس این یکی چکاره س؟
عاشق مردم گدا گشنه س
این رفیق عزیز "بیجه" جسونم!
این کیه رفته بالای منبر؟
دوره! بیس میخواد وکیل بشه
غیر این عده ای که گفتم من
اینجا خدمتگزار مخلوقن
همه شون فکر خدمتن چون تو
کارای می کنن از اخلاصه
چون من؟ چون تو، عجب خریه!
انتخابات به کلسی آزاده
هرکی را خواستی، انتخاب بکن

بازدیگه، دوره دوره کی شده؟
وقت خیراته و میسراته
کاندیداها دارن میدان جسون
چون تو! خیلی پرتی تو اصلن!
چون من خوب هیگلش را برو!
اون دیگه این میون چیکار داره؟
خوب نیگا کن، نیگا به این آقا کن
با باول کن! به جون تو، والله
چند ساله که ساکن خانه س
این "امینه س"، چطو میگی چکاره س؟
واسه رای گشنه ها تشنه س
خب، بسه باقی شو خودم می دونم
این؟ جنا با اجل "سیدجعفر"
هرکی رای بش نده، ذلیمیل بشه
کی خاطر خواه شده به ما م وطن؟
لال بمیری، نگو اینسا بوقن!
دشمن مال و شروتن چون تو
واسه رفق فقیر و افلاسه
عجب این مرد بی غش باوریه
مجلس این دوره با غش آبا ده
ولی یک خرده هم حساب بکن!

حکایت دین

حکایت

یکی از سلاطین جا بر حکیمی را گفت که: "مروست حضرت رسول اکرم را سایه نبوده، این معنی یا اصول حکمت چگونه تطبیق یا بد؟" حکیم گفت: "ای کاش خدای عز و جل را نیز سایه نبودی تا خلقی بیاسودی".

حکایت

کهنه حریفی می گفت: "اگر خدا بیهودگی طوفان نوح را نمی دید، البته تا کنون طوفا نی دیگر بر انگیخته بود؛ و اگر بیگاری پیمبران را مشاهده نمی کرد، دنبالشان را نمی برید".

قطعه

خدای بس که فرستاد بهر نوع بشر کتاب و شروع بیان و رسول و پیغمبر مگر که خلق گرا بیند سوی راه هدی مگر که میل نمایند سوی خیر ز شر ولی از این همه ابعات در جهان نامد به جز نتیجه معکوس حاصلی دیگر کسان زو عدو و عید و اشارت و اندرز نیافتند هدایت به خالق اکبر همی گنا نه نمودند، بی خبر ز حساب همی به کفر فرو روند، غافل از کفر خدای چونکه بدین گونه یافت حال تمام برید فیض نبوت ز مردمان یکسر.

حکایت

یکی از وکلای ایران در دربار شاه می بردند، گفت: "در حقیقت، این دزد، کشتن را مستوجب است زیرا بدون لیا سرسی و منصب دولتی، می خواهد دزدی کند".

حکایت

اصفا نی به زیارت خانه خیدا رفت، از زوغای حجاج و هوای گرم حجاز دل تنگ شده گفت: "اگر بهشت خدا هم مانند خانه او باشد، عجب آبی به گوش بندگان خود کرده".

حکایت

اما جمعه ظهران، به تلاشی عظیم افتاد و بحران سخت روی داد. "طولوزان" دکتر را به عیادت وی آوردند، خوردن شراب کهنه تجویز کرد، اما جمعه استیحا نشموده: "اگر بخورم به جهنم خواهم رفت". دکتر گفت: "اگر نخوری زودتر خواهی رفت".

نقل از: "اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی" (نوشته فریدون آدمیت)

چند رباعی از ابوالقاسم لاهوتی

شاه و شیخ

شاهان که سرای خویش تزیین کردند
بس سفره زخون خلق رنگین کردند
تنها نه به زور توپ سنگین کردند
با یاری شیخ و دولت و دین کردند
.....
شیخی همه عمر صرف "طاعت" می کرد
روزی به دولقمه نان قناعت می کرد
با این همه، من مفتخورش دانم، از آنک
نی کارگری بد، نه زراعت می کرد
.....
شاه آنچه وسایل ستم حاصل کرد
بیداری خلق، کار او مشکل کرد
ناچار، به شیخ شد پناهنده، او
دین را آورد و ظلم را کامل کرد

منطق اسلام عزیز

یک مشت گدای عرب از راه رسیدند
در میهن ویرانه ما خانه گزیدند
با روزه و با زوزه در این باغ پراز گل
چون گاو و دویند و خزیدند و چریدند
با چوب و چماق و قمه و دشمنه و چاقو
سرها بشکستند و شکمها بدریدند
گفتند که: "این منطق اسلام عزیزست"
اینان که سیه کاکرتر از شرویزیدند
بستند زنفرت در دانشکده ها را
استاد مبارز را در بند کشیدند
آنکه به صحن چمن دانش و فرهنگ
هر جمعه چنان گله بزغاله چریدند
با چرک و ویش، لشکری از خیل گدایان
از سار و کوفه و بیروت رسیدند
در عصر اتم، بر شتر لنگ سوارند
گوئی خیر از علم و تمدن نشینند
روزی که جوانان وطن، در صف پیکار
لبخند زنان، مزه مردن بچشیدند،
سیل فقها، رفته به سوراخ چنان موش
در لیفه تنیان زن خویش چیدند
امروز سرافراشته در عین وقاحت
این مرده خوران مدعی خون شهیدند
دیدیم که این مرتجعان دست به سینه
یک عمر به پا بوسی طاغوت خمیدند
اینک همه با غارت این مردم بدبخت
گوئی شرف گمشده را با ز خریدند
وز روی ریاکاری و تزویر و تقلب
برقا مت دین جا مه تقدیس دریدند
موسیقی شان شیون مرگ است و مصیبت
این کوردلان دشمن شادی و امیدند
کوتاه نظران، فاسد دوران توحش
برسقف جهان، تا رخا فات تنیدند
جز مفت خوری، مرده خوری، نوحه سرائی
مردم هنردیگری از شیخ ندیدند
اکنون که فقیهان همه خونخوار و پلیدند
در میهن ما، منطق اسلام چاقا است
دزدان همگی پیرو این دین جدیدند،
دانیم که خیل فقها، تخم بوجهل
زین شعبده ها خیر نبینند و ندیدند
ناشناس

شعری از زنگسری، شاه مردم، به مناسبت چهارمین سالروز خا موشی و

... بپر پائین

صبح نتا بیده هنوز آفتاب
دیدم عیالم شده از فرط درد
باشدم از هول بدون لباس
در سر هرکو عقب تا کسی
... های قا و سنا تورامضی خدا
راه به این دوری و این وقت شب؟
تا کسی دومی آمد ز راه
لب نگشود ز پی گفت و گو
دشت سر صبح سر آورده ای؟
سومی و چارمی از ره رسید
رنگ ضعیفه شده مانند گچ
تا که یکی تا کسی از عهد بوق
تق تق و پوقی و توقف نمود
تا که آب موتورش جوش شد
اول یک فرسخ دادیم هل
چند تکان و تپش و دلهره
سمفونی شوفره آغاز شد
... بر پدرش، این هم شد ندگی؟
اینهمه راه، اینهمه خرج، اینهمه...
مالک بد مصیب من، هر شب
تا بر و سگدست و دروادیات
بنزین و روغن، فنرای جلو
الغرض آن طوطی خوش فروغر
تا شدش و ورشدش و پاشدش
بعد دوساعت که مریضم ز حال
گفت: جاها رتومان با باید بدین

در اثر ناله پریدم ز خواب
دور ز جان همه، چون کاه زرد
تا کنم از درد و غم اورا خلاص
چشم به هر سو عقب تا کسی
... کجا میری؟ مریضخونه، بیویا
حومه ای داری، بیسا للجب
گفت: بیبا بینم عمو جان، کجایه؟
گفت: برو دنبال کارت، عمو
صبح سحر، گل به سرا آورده ای؟
ترمزی و چشمکی و ناپدید
من شده ام از کمر و پا فلج
شیشه شکسته، در و پرلق و لوق
پت پت و خرنا سهویگ حلقه دود
فس و فسی کرده و خاموش شد
بعد نشستیم در آن تو زهول
تا که ز جا کنده شد آمد بهره
تازه سر قرقر او با ز شد
اینهمه غم، اینهمه در مان ندگی؟
والا که کورسی سه تو من هم کسه
جفت چشاش از طمع پول چپه!
هرچی داری، باها سیدی مالیات
(واکساله رو، خانم رو، بنزه رو!)
قرزدو قرقر زد و هی گروگر
هی روی رل کچ شد و دولا شدش
رفته و من هم شد مان ز غم چو دال
یا که درو واکن و بپر پائین
مهر ۱۳۳۹

بقیه استریتب تیرا خونندی

با این هلیکوپتر تشریف نبرید،
تا ده روز دیگر که یک ستون از خانه
برای آوردن آذوقه به سقزمی رود،
با بد صبر کنید و هما نظور که عرض
کردم، وسیله پذیرائی هم نداریم.
حاج آقا گفت:

اگر یک سال هم باشد، صبر
می کنم، اگر سه هم روی زمین می خوابم
ولی سوار این هلیکوپتر نمی شوم.

پایان
آهنگر خلیان در به در عزیز، اولی
را چاپ کردیم، بقیه خاطرات را
فوری فرست، خوانندگان نگران!



انتشارات شما منتشر کرده است:

- مقاله از ما رکن وانگلس در باره ایران ۱ پوند
- ماهنامه ادبی-سیاسی "منوعه ها" (شماره ۳) هر شماره ۱/۵ پوند
- دفترهای شبانه / رضا مرزبان / ۱ پوند
- کابوس خون‌سفته بیداران / ۱ پوند
- دفتری از شعرهای اسما عییل خرفی ۲/۵ پوند
- در نابینگام / دفتری از شعرهای اسما عییل خرفی ۲/۵ پوند
- زیر زمین زمین است / دفتری از شعرهای خرفی ۲/۵ پوند
- به هوای میهن / نعمت میرزا زاده (آزرم) ۲ پوند
- یاد افراشته نامک / نعمت میرزا زاده (آزرم) ۵۰ پونس
- نقد واره ای بر شعر اسما عییل خرفی / پرویز اوصیاء ۲ پوند
- دوره دوساله آهنگر در تبعید (۱ تا ۳۱) ۲۵ پوند
- دوره دوساله آهنگر در تبعید (۳۲ تا ۵۱) ۲۰ پوند

انتشارات دیگران، فروش به وسیله آهنگر:

- اسلامشناسی / علی میرفطروس / با اضافات جدید ۲ پوند
- حلاج / علی میرفطروس / ۴ پوند
- الفبا / غلامحسین ساعدی / جلد های ۱ تا ۶ / هر جلد ۴ پوند
- حزب توده در بارگاه خلیفه / م. سحر ۲ پوند
- غزلوارها / م. سحر ۱/۵ پوند
- در بی بهار و بی باران / م. سحر ۲ پوند
- رساله فیبا / سوله من تاسی ۴ پوند
- نقد و تحلیل جبار رینت / مانس اشیر بر ۲ پوند
- خرزهرگان برای آئینه ها / علی کامرانی ۱ پوند
- فکر دموکراسی در جنبش مشروطیت / آدمیت ۲/۵ پوند
- اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی / فریدون آدمیت ۴ پوند
- سرودهای ستایش و اشعار دیگر / برشت / سعید یوسف / ۵ پوند
- کارنامه وزمانه / میرزا رضا کرمانی / همانا طق / ۳ پوند
- سندیکالیزم در ایران / فرهنگ قاسمی / ۲ پوند
- ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران / فریدون آدمیت / ۷ پوند

قطعا ماها و تصمیمات حزب کارگرسوسیال دموکرات

- روسیه ۵ پوند
- تاریخ و آگهی طبقا تی / گئورگ لوکاج ۸۰ پونس
- دشنه در دیس / احمد شاملو ۱ پوند
- دولت و جامعه / مدنی / آنتونیو گرامشی ۱/۵ پوند
- انقلاب ناتمام روسیه / ایزاک دوپچر ۱/۵ پوند
- اسناد تاریخی جنبش کارگری / سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران / جلد ۱۰ / خسرو شاکری ۲ پوند
- نامه های زندان / روزا لوکزا مبورگ ۷۰ پونس
- من، برتولت برشت / برتولت برشت ۲ پوند
- اسناد تاریخی جنبش کارگری / سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران / جلد ۳ / خسرو شاکری ۴ پوند
- پرواز را به خاطر بسپار / پرزوی کا زینسکی ۲/۵ پوند
- زمینه های گذا ربه نظام تک حزبی در شوروی ۲ پوند

- حمید شوکت ۲ پوند
- مقدمه ای بر جامعه شناسی و فلسفه / فریدون شایان ۲ پوند
- مقدمه ای بر سیر فلسفه در عصر نوزایی و روشنگری و سوکولوف ۱/۵ پوند
- اروپا در مقابل آمریکا / ارنتست مندل ۲ پوند
- سانترا لیسیم و دموکراسی / روزا لوکزا مبورگ ۱ پوند
- سوسیالیسم و کلیسا ها / روزا لوکزا مبورگ ۱ پوند
- مناسبات طبقات و احزاب با مذهب و کلیسا / م. رکنس انگلس / لنین ۱ پوند
- قیام افسران خراسان / ابوالحسن تفرشیان / ۲ پوند
- اسناد تاریخی جنبش کارگری و ... / جلد ۱۹ / ۳ پوند
- کتاب جمعها / شماره های ۱ و ۲ / هر شماره ۳ پوند
- ابراهیم در آتش / احمد شاملو ۱ پوند
- اقتصاد آسیا / روزا لوکزا مبورگ ۱/۵ پوند
- سازمان ندهی شورایی / گردآوری: خ. شاکری ۲ پوند

آیا سرنوشت زن را ساختن بدن او تعیین می کند؟
اولین رید ۵۰ پونس

برای دریافت کتابهای بالا، مبلغ کتاب را به علاوه ۲۰٪ هزینه پست (برای اروپا) و ۵۰٪ هزینه پست هوایی (برای خارج از اروپا) به پوند یا دلار آمریکا و کانا دا و یا سایر ارزهای معتبر را بفرستید تا کتاب مورد نیاز شما ارسال گردد. نشانی آهنگر:
AHANGAR,
C/O BOOK MARKS,
265 SEVEN SISTERS ROAD, LONDON, N4, ENGLAND

متاسفانه، به علت مشکلات فنی و مالی، از این پس صفحه "کتابخانه آهنگر" به صورتی که تا کنون بود، ادامه نخواهد یافت و ما همچنان در صدد هستیم که نشریه "مستقل و جدی" کتاب آهنگر را منتشر کنیم. بنا بر این، تا زمانی که "کتاب آهنگر" منتشر شود، ما فقط به ذکر این نام نشریات رسیده به آهنگر بسنده خواهیم کرد و موسسات یا گروههایی که وجهی یا بت معرفی نشریاتشان برای ما فرستاده اند، وجه ارسالشان را به نشانی پست ما فرستادند.

نشریات رسیده به آهنگر

کار/ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران / شماره ۱۹۸ و ۱۹۷ / دی و بهمن ۱۳۶۴
ریگای گه ل / ارگان کمیته کردستان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران / دوره جدید، سال چهارم، شماره ۲۸ / بهمن ۱۳۶۴
بامی استار / هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران - سیستان و بلوچستان / شماره ۴۱ / ۲۰ بهمن ۱۳۶۴
جهان / سال پنجم / شماره ۱ / ۴۰ / سفند ۶۴ / نشریه دانشجویان هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در خارج کشور

نشانی هواداران سچفخاد انگلیس: OIS. BM KAR, LONDON WC1 3XX, UK.
خبرنامه / سازمان دانشجویان ایران / در هندی، هوا داران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران / سال سوم شماره ۳۱ / بهمن ۱۳۶۴
نیمه دیگر / فلسطین / فرهنگ، سیاسی، اجتماعی / شماره ۲ و ۳ / زمستان ۱۳۶۴ / بهیا ۳ پوند، ۶ دلار / از این شماره نیمه دیگر، تعدادی برای فروش در اختیار آهنگر است / نشانی پستی:

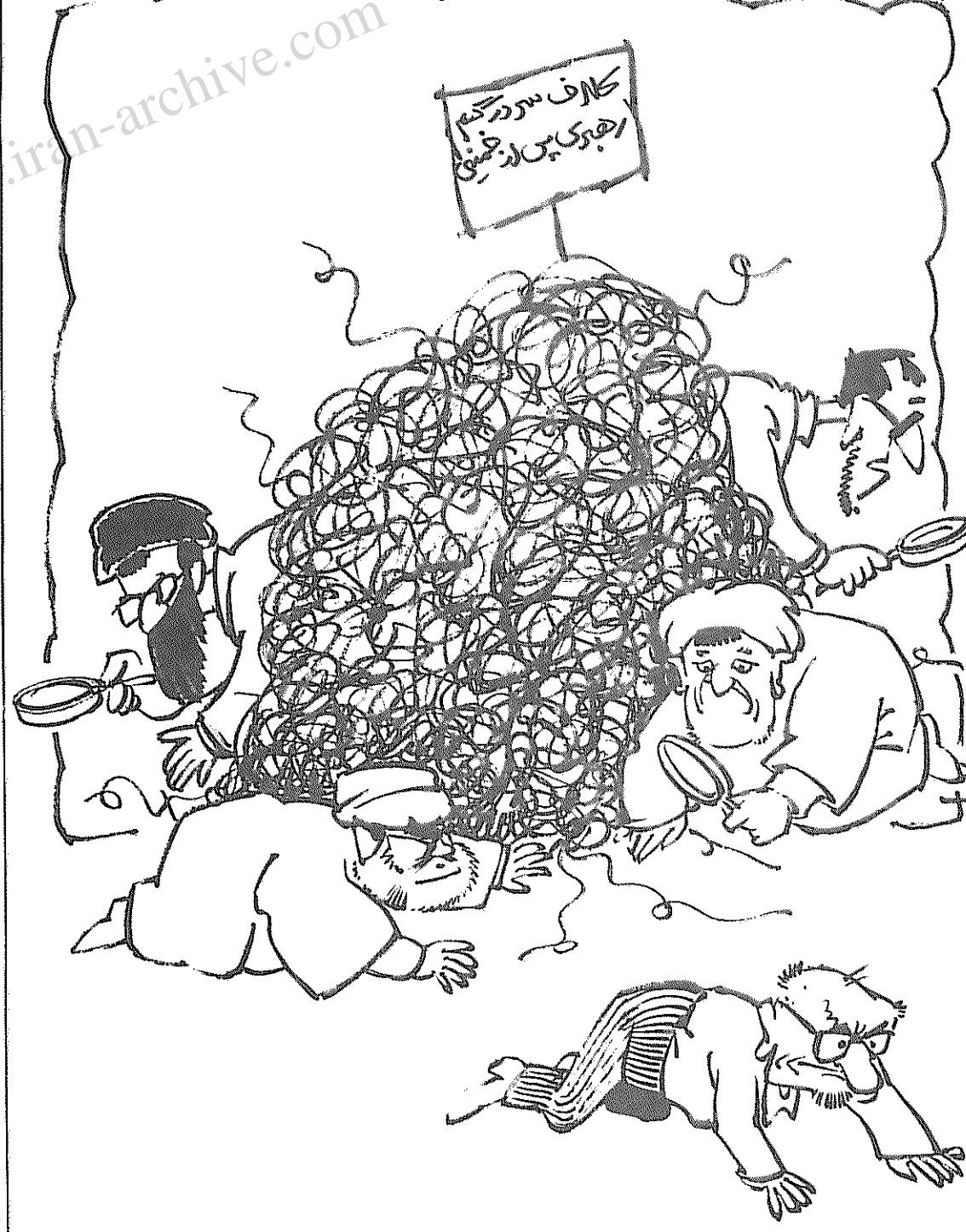
B.M. NASIM, LONDON WC1N 3XX, BRITAIN
پیرامون مسئله زنان / دفتر سوم / تشکیل مستقل دموکراتیک زنان ایران / در اروپا / نشانی پستی: Postlagerkarte Nr. 027331C, 3000 Hannover 1, W. Germany
ماهی سیاه کوجولو (و چند قصه دیگر از صمد بهرنگی) / قصه ها و داستانهایی از ایران / ترجمه به زبان نروژی / مترجم: جعفر - جعفر نژاد / فلسفه فاشیسم / دیا لکتیک لاهوتی / هدفداری تخیلی / نقدی پیرامون دیدگاههای بنیادی مجاهدین / ناشر: بخشی از جنبش کمونیستی (هواداران سابق سازمان چریکهای فدائی خلق ایران / نشانی: Postlagerkarte Nr. 054473 C, 2800 Bremen 5, W. Germany
رهشهای رقیب / بیستم رگه به کیسه رشیت / یوسف زهنگنه / لندن ۱۹۸۶
گوردستان / ارگان کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران / شماره ۱۱۰ / دیماه ۱۳۶۴ / بهیا: ۵۰ پوند

۲۶ آذر، روز بیدارگری کردستان / حزب دمکرات کردستان ایران / بهمن ۶۴
زمان نو / شماره ۱۱ / سفند ۱۳۶۴ / بهیا: ۲/۵ پوند
توب مرواری / صادق هدایت / ناشر: سازمان سوسیالیست های ایران / ۱۳۶۴
بهیا: ۴ مارک / هزینه پست / نشانی پستی:

Postfach 1428, 6500 Mainz, W. Germany
دفترهای آزادی / جبهه دمکراتیک ملی ایران / بهیا و غلامحسین ساعدی / دفتر دوم / بهمن ۱۳۶۴

نبرد برای دموکراسی علیه رژیم خمینی / جلد ۱ و ۲ / سناده ۶۰-۱۳۵۷ / مسائل و وظایف جنبش کارگری در ایران / جلد ۱ و ۲ / سناده ۶۰-۱۳۵۷ / هر دو نشریه با نیاز انتشارات هواداران نشریه سوسیالیسم و انقلاب
اخبار ایران / شماره ۱۶ / آذرماه ۶۴ / هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا / جنگل / نشریه تئوریک دانشجویان هواداران چریکهای فدائی خلق ایران، ارتش رهایی بخش خلقهای ایران - (سوئد) / سال دوم، شماره ۵ / آذر ۱۳۶۴ / آبونمان: اروپا (شماره ۵) و آمریکا ۵۰۰ کرون / نشانی: JANGAL, BOX 8055, 750 08 UPPSALA, SWEDEN
سفرنامه مردم لیکولیا / کیومرث منشی زاده / ناشر: / نشانی: / شعر فلسفی خیام / دکتر اعتماد / برلین ۱۹۸۵ / بهیا: ۵۰ مارک / هزینه پست / نشانی: Postfach 6201, 1000 Berlin 12, W. Germany
طاعون خدا / یوهان موس / ترجمه: رفیق / ناشر: کانون کتاب ایران / بهیا ۵۰ پونس / فروش آهنگر، و کانون کتاب به نشانی: Box 39107, 100 54 Stockholm, SWEDEN

در باره ماهیت ادغام دین و سیاست / جمشید آریا نیور / انتشارات آزادی ایران / بهیا: ۵۰ فرانک / نشانی: SAYADI, B.P. 211, 92220 BAGNEUX, FRANCE
پیما / نشریه سازمان ایرانیان دمکرات در خارج از کشور / سال ۲ - شماره ۳ / دیماه ۱۳۶۴ / نشانی: Postfach 900566, 6000 FRANKFURT/M
راه آینده / ارگان سازمان راه آینده / شماره ۱۸ / بهمن ۶۴ / نشانی پستی: RAHE AYANDE, P.L.K. 033240 B, 6000 FRANKFURT/M
راه کارگر / ارگان سیاسی سازمان انقلابی ایران / شماره ۲۳ / بهمن ۶۴ / نشانی: Postfach 650226, 1-BERLIN 65, W. Germany
سوسیالیسم و انقلاب / دوره دوم، شماره ۲ / زمستان ۶۴ / اشتراک ۴ شماره ۱۰۰ / فرانک / نشانی برای مکاتبه: M. GOZLAN, B.P. 50, 75865 PARIS, CEDEX 18, FRANCE
اندیشه و انقلاب / شماره ۱۱ / دی ۱۳۶۴ / بهیا ۲/۵ دلار / نشانی پستی آمریکا: ANDISHEH VA ENGHELAB, P.O. BOX 6348, ARLINGTON, VA. 22206
دوست مردم / دوره دوم، شماره ۲ / دی ۱۳۶۴ / بهیا ۳۰ پونس / نشانی پستی: M.A. JOUYA, BM Box 4926, LONDON WC1N 3XX, U.K.
بلوچستان / ارگان سازمان جنبش خلق بلوچ - ایران / شماره ۹ / دی ۶۴ / بهیا ۴۰ پوند / نشانی: RAHIM, P.O. Box 697, LONDON W2, ENGLAND



تقدما را بود آیا که عیاری گیرند؟
تا همه صومعه داران بی کاری گیرند؟
(حافظ)

پندار يك نقد

و نقد يك پندار

ملاحظاتی در تاریخ ایران و اسلام، اسلام راستین و اسلامشناسی (پاسخی به "انتقادات" مندرج در نشریه مجاهد و راه آزادی)
علیرضا فرزند
منتشر می شود
انتشارات فرهنگ
FARHANG, B.P. 244
92205 NEVILLY S/SEINE, FRANCE

بقیه معرکه عمو

- بچه مرشد، از هر کجا که اون دو بیست بیوند شو آوردیم، ده بیوند تورا هم میاریم.

- گدوم دو بیست بیوند؟ تا ماه پیش که ۱۷۰ بیوند کسری داشتی؟

- این دو بیست بیوند، بجز اون صد و هفتاد بیونده، ایتوموقنا از روش برداشتم که خرج شما ره ویژه تورو زیکنیم.

- ای بابا، مرشد، با این وضعی که توداری جلومیری، دو شماره دیگه دو باره می‌رسیم به مشروب یا بدست کدای تو درازتر کنیم.

- میدونم. خمنارو منم همیشه که دو باره ره نه مردم بکم حرکت از نو، پس میخوای چکار کنی؟

- هیچی، ناچارم منتظر به نفر تا جرمتیهدیا زار تپرون بموسم که بیودو بیست سیمد ملیون تو من کجک بفرسته وما روا زاین کدایازی نجات بده.

- مرشد، صنا ریده داتی، به همین خیال!

عیب مستی

مرد مستی را نصف شب در تهران می‌گیرند و به کمیته می‌برند. مست در کمیته، جلوتصویر بزرگ خمینی زانومی زندومی گوید:

- به جان بچه ام زاین به بعد مست نمی‌کنم.

کمیته چی می‌گوید:

- تویه! گرت مرکه. همین فردا دو باره کوفت می‌کنی.

- نه، نمی‌کنم، و او سه یا بنگه هر وقت مست می‌کنم، دونام خمینی می‌بینم!

خوش خیال

یک نفر مردورفت به بیست و ارتقا خدا بیگا ربودا ورا برای دیدن بخشای مختلف بیست بود. همینطور که می‌رفت، به بخشای مربوط به ساکنان مختلف بیست رسید. گفت:

- اینجا محل زرتشتی‌هاست، اینجا محل یهودی‌هاست، اینجا محل بودایی‌هاست، اینجا محل مسیحی‌هاست...

و به جایی رسید که با دیواری بلند و کرد، از زبیه‌ها جدا شده بود و از توی آن صدای بزن بکوب و عیش و نوش می‌آمد. گفت:

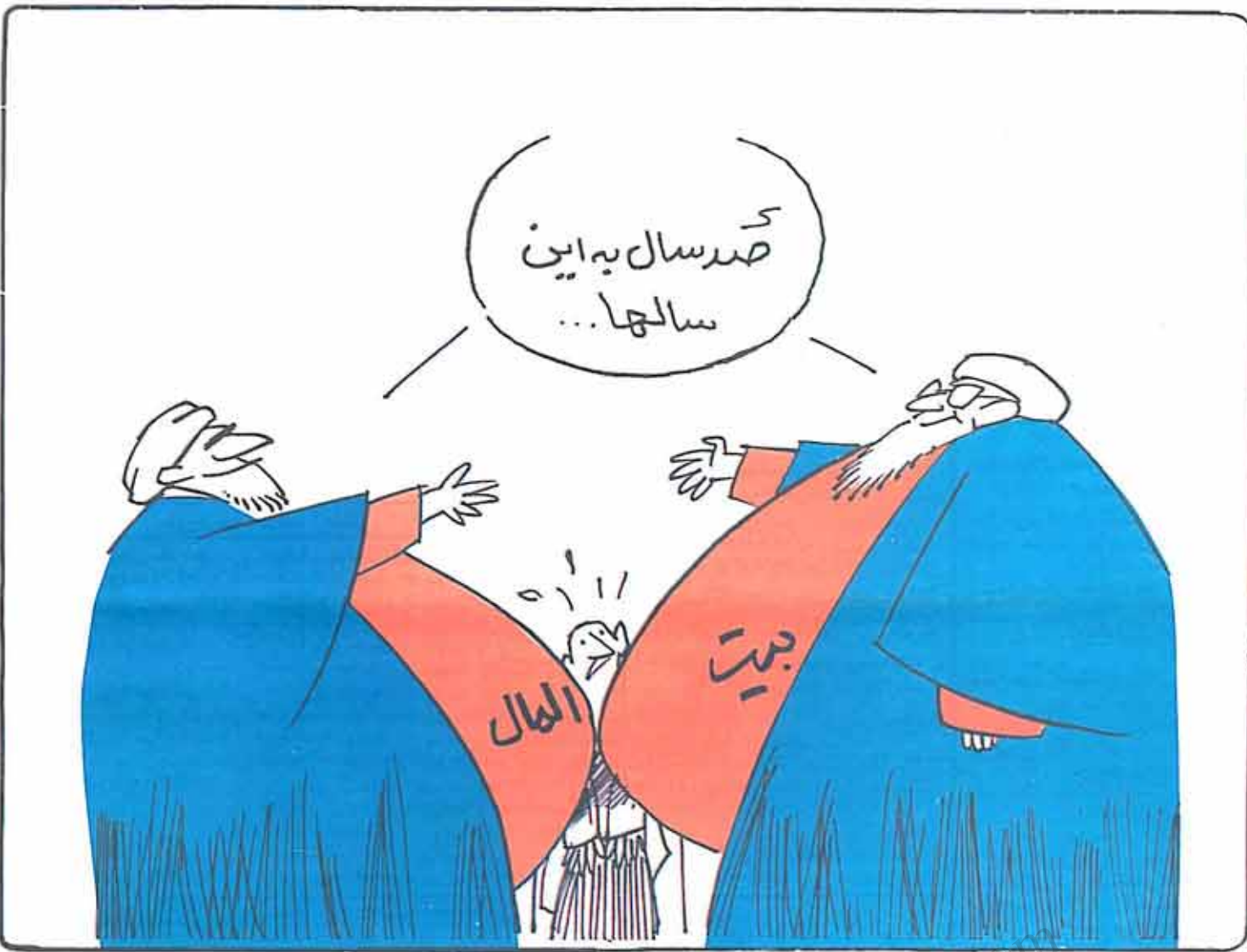
- اینجا هم محل مسلمانان است. تا زوار درب رسید:

- پس چرا از زبیه‌ها جدا شده؟

گفت:

- هیس، آخه اینا خیال میکنند که جز خودشون کسی دیگه اینجا نس...

صد سال به این سالها...



رای مخفی

از انتخابات ریاست جمهوری اسلامی در طهران، در یکی از دهات اطراف اصفهان (شاید هم نجف آباد) در هر محل رای گیری را شما تنه ای را روی یک کاغذ نوشته بودند و به دستور کربه تره، آن را در یک پاکت گذاشته بودند و درش را بسته بودند. هر کسی که می‌آمد، یکی از پاکت‌ها را به دستش می‌دادند و آن را توی صندوق می‌انداخت.

از قضا، از میان رای دهندگان، یکی پیدا شد که وقتی پاکت را به او دادند، درش را با زگرد، مشول شعبه گفت:

- او هوئی، برتیکه، چیکار می‌گویی؟

طرف جواب داد:

- می‌خواهم ببینم به کی رای میدم. مشول گفت - بیخود میخوای ببینی، منکه نمی‌دونم همه با بدرای مخفی بدن؟!!

ملت بی باک

یک انگلیسی و یک آلمانی و یک ایرانی بر سر اینکه مردم کدایک از این سه کشور بیباک تر هستند، بحث می‌کردند.

انگلیسی گفت - مردم انگلیس بیباکترین مردم دنیا هستند چون از هر ده انگلیسی یکیش تودریسا خفه میشه ولی با زم کشتری می‌کنیم.

آلمانی گفت:

- مردم ما بیباکتر هستند، به این علت که از هر شش آلمانی یک نفر در جنگ کشته شده ولی با زهم ما آمده جنگیم.

ایرانی گفت:

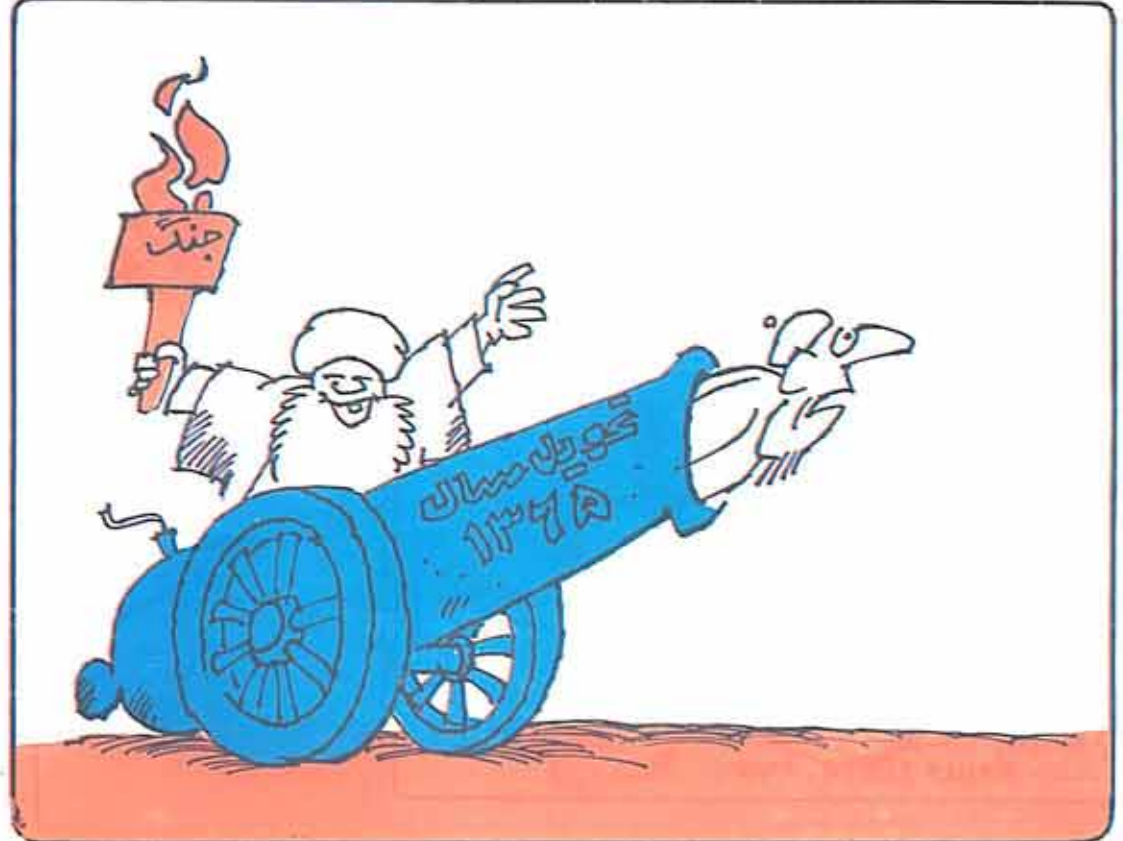
- با از هر دوتون بیباکتریم چون هر دقیقه با بیرونی به وسیله انوا عکشتیا دستگیر و شکنجه میشه ولی با زم را جوعه آخوند لطیفه میسازیم و بیخی می‌کنیم.

چه کسی می گوید؟

سختگوی جمهوری اسلامی، در یک معاحسه مطبوعاتی و راديو تلویزیونی شرکت کرد و به مناسبت حلول سال جدید گفت:

- چه کسی می‌گوید ما زندانی سیاسی داریم؟ ما هرگز زندانی سیاسی نداریم، چون همه آنها را اعدام کرده ایم. خدا انقلاب شایع کرده که ما دادگاه نداریم. اگر ما دادگاه نداریم، پس این همه حکم اعدام را چه کسی می‌دهد؟ چه کسی می‌گوید انتخابات ما آزاد نیست؟ ما همه را آزاد گذاشته ایم که به یک نفر هر قدر دلشان می‌خواهد رای بدهند. هر جا که مسئله ای پیش آید، مردم در محته حاضرند و سبها تا دندانداران مسلح ما زودتر از آنان، در نظام جمهوری اسلامی، ما به هیچ وجه از سر ما به داران دفاع نمی‌کنیم، آنها هستند که از ما دفاع می‌کنند. به قول حزب توده خودمون، این گروهی شایع کرده اند که ما طرفدار آزادی نیستیم. خود شما قضاوت کنید: ما مرغ، گوشت، بیبا، ز، برنج، چوراب، کلاه، کفش، آرد، روغن و چه وجه وجه را در بازار آزاد می‌فروشیم و حتی خودمان هم اسلحه را از بازار آزاد می‌خریم. با زهم می‌گویند ما طرفدار آزادی نیستیم. آمریکای ما لوازم بدکیفا نتوم نمی‌دهد. خوب ندهد، کامل آن را از ترکیه می‌خریم. می‌گویند برای دران مکتبی ما مشخص نیستند، اگر مشخص نیستند، پس این کشتی‌های جنگی که برای دران سبها زهله خریندن، چه کسی را زندکی کرد؟ در کجای دنیا دیده اید که رئیس مجلس به تنهایی بتواند همه تصمیم‌ها را بگیرد؟ ما داوطلبانه همه جوانان را به جبهه می‌فرستیم و تا حال یک نفر هم از جبهه فرار نکرده است؛ همه با اسیر شده اند و با کشته.

"برکوهی"



AHANGAR

ماهنامه طنز آمیز، چاپ لندن سردبیر: منوچهر محبوبی کاریکاتورست: الف. سام مدیر داخلی: امین خندان

PERSIAN HUMOROUS MONTHLY PUBLISHED BY: SHOMA PUBLICATIONS EDITOR: M. MAHJOOBI CARTOONIST: A. SAM ADMINISTRATOR: A. AMIN PUBLISHED IN LONDON

اشتراک سالانه بریتانیا: ۷ پوند اروپا: ۹ پوند آمریکا و کانادا: ۱۸ دلار دیگر جاها: ۱۲ پوند برای اشتراک آهنگر در آمریکا و کانادا، با نشانی:

AHANGAR 2265 WESTWOOD BLV. 256, La. 90064, U.S.A.

و برای اشتراک در دیگر جاها با نشانی ذکر شده در پانزدهمین ستون تماس بگیرید.

آهنگر، تنها برای متقاضیان ارسال خواهد شد که، همراهِ با تقاضای خود، وجه اشتراک سالانه را، به صورت وجه نقد یا چک یا حانی اوردر یا حواله بستی، به پوند انگلیس و یا وجه را بچ کشور های اروپا، یا دلار آمریکا و کانادا (معادل مبلغ ذکر شده به پوند انگلیس) ضمیمه کرده باشند.

نشانی بستی ما برای مکتب، اشتراک و (مهم‌تر از همه!) کمک مالی، چنین است:

AHANGAR, C/O BOOKMARKS, 265 SEVEN SISTERS ROAD, LONDON N4, ENGLAND, U.K.